

قربانی این فضای رقابت و ستیزه میان قدرت های بزرگ نیز کشورهای تحت سلطه بوده اند؛ چراکه در عمل، به ظهور انواع بدیعی از الگوهای مداخله گری در کشورهای وابسته به منظور پیشی گرفتن از رقبا انجامیده که وابستگی را تعمیق کرده و نهادینه ساخته است.

صلح بین المللی در نگاه اسلامی

در چنین وضعیتی باز شدن امکان کنشگری در فضای بین الملل از چشم انداز اندیشه اسلامی، که طی دهه های اخیر و به خصوص با ظهور انگاره اسلام سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی فراهم شد؛ نظمی بدیل را در برابر نظم جاری در مناسبات بین الملل پیش کشیده است که مبانی ماهیتاً متفاوت و متعارضی با مبانی نظم فعلی دارد و حامل طرحی جامع از نقش آفرینی آموزه های اسلامی در ساحات مختلف زندگی سیاسی بشر است. هرچند نظام سلطه در واکنش به پیروزی انقلاب اسلامی و درخشش اسلام سیاسی در سطح نظام سازی در روابط بین الملل، به دنبال ایجاد نسخه هایی بدیل و ستیزه جو از اسلام سیاسی در سطح جهانی است (نظیر داعش و اقماران)، اما بر ناظران آگاه پوشیده نیست که محور اندیشه نظم بین الملل اسلامی، آموزه صلح بین الملل اسلامی است.

مسئله صلح در اسلام مسئله ای اصیل و ریشه دار است که پیوندی ناگسستنی و محکم با نظرگاه عمومی و کلی اسلام درباره انسان و جهان دارد. تعالیم و آموزه های اسلامی با اتخاذ موضعی متمایز و جامع درباره سرشت و ماهیت انسان، روابط بین الملل را با جنگ و صلح، توأمان می داند. البته در روابط میان کشورها انواع مختلفی از جنگ قابل طرح است که از آن شمار می توان به جنگ برای ارضای میل کسب قدرت و انحصارطلبی و جنگ برای رفع تبعیض و تحقق عدالت اشاره کرد. بدیهی است که در اندیشه اسلامی، جنگ مشروع، صرفاً جنگی است که به منظور تحقق عدالت و غلبه بر «وضعیت سلطه» واقع شود. وضعیتی که از منظر متفکران مسلمان، ظهور آن در سپهر سیاست جهانی، ناشی از بروز عدم تعادل در رابطه فطرت و غرایز انسانی است که در آن، غرایز بر فطرت چیره می گردد (سید قطب، ۱۳۹۱: ۵۲).

از منظر اسلامی، عرصه بین المللی باید از حالت آنارشی به نفع شکل گیری نوعی جامعه بین المللی بر مبنای هویتی مشترک تغییر شکل دهد؛ هویتی که مؤید و تضمین کننده امکان نقش آفرینی همه بازیگران جامعه جهانی در تعیین سرنوشت آن باشد. بدیهی است که چنین نگرشی، بی تفاوتی سیاسی یا ملی گرایی منفی را تعدیل می کند و نوعی حساسیت بین المللی فراگیر را پدید می آورد که عموم بازیگران را نسبت به یکدیگر متعهد می سازد. نظریه سعادت نهفته در انگاره اسلامی روابط بین الملل، ما را در برابر اصلاح امور و هدایت دیگر بازیگران به سوی نظم مطلوب، مسئول قرار می دهد (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۲۴). از منظر اسلامی، سازوکار صلح، قطع ریشه های جنگ است که عمدتاً از طریق ایجاد رابطه منطقی میان غرایز و فطرت صورت می گیرد. انسان ها فطرتاً از جنگ نفرت دارند و به صلح و ثبات علاقه مندند، اما غریزه برتری طلبی و قدرت جویی انسان، گاهی این خواست عمیق فطری را زیر پا می نهد و روابط اجتماعی را به تعارض و جدال می کشاند (برزونی، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷)؛ بنابراین در روابط خارجی اسلامی، نه جنگ اصل است، آن گونه که رئالیست ها می اندیشند، و نه صلح همیشگی است.

بر این اساس، هرچند پدیده جنگ و صلح واقعیت عینی تاریخ بشر را تشکیل می دهد، در نهایت اسلام با توجه به رسالت جهانی اش در دعوت همگان به سعادت و کمال، همواره ایجاد رابطه مسالمت آمیز را دنبال می کند و اصل را بر همزیستی مسالمت آمیز با جوامع بیگانه قرار می دهد (سجادی، ۱۳۸۱: ۹۷).